

- صنوبر دیدم و هرگز ندیدم
چنان کز چشم او ترسم نترسید
چنان کان چشم او کرده است با من
چنان بر من کند او جور و پیداد
۴۰ چنان چون من برو گریم نگرید
مرا گوید ز چندین شعر شاهان
بمن ده تا بدارم یاد گاری
بحلقه زلفك خویشش بیندم
کم از شعری که سوی مافرستی
۴۵ مگر خود شعر بر من بر نزید
ایا ناپاک دار این خواریم بس
چرا بنویسیم باری مدیحی
کدامست آنکه گوئی روی گیتی
چونام آن نگار آمد بگوشم
۵۰ فراقش صورتی شد پیشم اندر
بترسیدم که ناگهان کنارم
چو از من بگسلد کمی بینمش باز
فرو بارید ابر از دیدگانم
همی بگریستم تا ز آب چشم
۵۵ چو روی یار من شد دهر گوئی
بکردار درفش کاویانی
پوشیده لباس فرودینی
گل اندر بوستانان بشکفیده
تو گوئی هر یکی حور بهشتی است
۶۰ بصد گونه نگار آراسته باغ
بکاخ میر ما ماند بخوئی
سحر گاهان که باد نرم چنبد
تو پنداری که از گردون ستاره
نگار اندر نگار ولون در لون
- درخت سیم کش بر سر صنوبر ۱
جهود خیبری از تیغ حیدر ۱
نکرد آن نامور حیدر به خیبر ۱
نکردند آل بوسفیان به شبر ۱
ابر شبیر زهرا روز محشر ۱
ز چندین عاشقانه شعر دلبر
بیرده چشم بنویسم بعنبر
چو تعویذی فرو آویزم از بر
نام اندر خور گفتار وز در ۱
مگر خود نیستم ای دوست در خور ۱
بدین اندر نیارم سر بچنبر ۱
امیر نامداران شاه مهتر ۱
بفروزد به بوسعده مظفر ۱
فرو باریدم از چشم آب احمر
خیالی دیدمش مکروه و منکر ۱
تهی گرداند از بستان عبهر ۱
کی آید این گذشته رنج را بر ۱
بر آن خورشید کش بالا صنوبر
چو روی یار من شد روی کشور
همی عارض بشوید بآب کوثر
بنفش وشی و کوفی سراسر
ببفکنده لباس ماه آذر
بسان گلبنان باغ پر بر
بدست هر یک از باقوت مجمر
بنقش وشی و نقش مسطر ۱
کشاده بر همه آزادگان در ۱
بجنباند درخت سرخ و اصفر
همی باریده بر دریای اخضر
هزاران در شده بیکر به بیکر

۱ - این بیت را آقای نفیسی در یادداشت‌های خود بقصیده افزوده‌اند .

۲ - در حدائق السحر : دیبای .

۶۵ بزیر دینه سبز اندر آنک ۱
 یکی چون حقه‌ای از زر خفچه است ۳
 بنفشه زیر و زیر شاخ سوسن
 بشادروان شهر آزاد ماند
 درخت سبز تازه شام و شبگیر
 ۷۰ درفش میر بوسعد است گونی
 بگیتی ز آب و آتش تیزتر نیست
 ترا سیمرخ و تیرگز نباید
 گراو رفتی بجای حیدر کرد ۷
 نه ز آهن درع بایستی نه داندل
 ۷۵ عدورا بهره از توغل و پاوند
 یکی زر دشت وارم آرزویست
 در آب گرم در ماندست پایسم

۷۸ چگونه بلاتی که پیوند تو
 شبی بیش کردم چگونه شبی
 درنگی که گفتم که پروین همی
 ۸۱ مدیح تا بیر من رسید عربان بود

۸۲ تو آن شهر ننگ تازی را بمیدان چون برانگیزی

عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلاگستر
 باندک روز کارای شه دو چیزم داد بخت تو
 یکی لفظی خرد در تبت دوم طبعی سخن گستر ۱۳

۸۴ من اینجاد پرماندم خوار گشتم
 چو آب اندر شمر بسیار ماند
 عزیز از ماندن دایم شود خوار
 ز هومت گیرد ۱۴ از آرام بسیار ۱۵

۱- در مجمع الفصحاء: اینک. ۲- این بیت و بیت بعد در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۱-۲۳) آمده است.
 ۳- در لباب الالباب: از حقیقت ۴- بطی؟ بنی (علامه دهخدا). ۵- این بیت از یادداشت‌های استاد نفیسی نقل شد. ۶- این بیت و بیت بعد آن فقط در المعجم (ص ۲۱۵) آمده است.
 ۷- اصل: گرو رفتی بجای حیدری کرد. ... کرد آن عمرو و عنتر متن تصحیح علامه دهخداست و این بیت بابت بعد در لغت نامه اسدی ذیل لغت سرپایان به معنی عامه آمده ۸- این بیت بشاهد لغت پرگرمه معنی طوق زرین نیز آمده است ۹- این بیت در لغت نامه اسدی ذیل لغت زند آمده است.
 ۱۰- این بیت در تاریخ سیستان (ص ۲۶۹) آمده است در حکایت ازهرخر.
 ۱۱- این سه بیت فقط در المعجم (ص ۲۵۴-۲۱۵) آمده است و کلمه زاستر در اصل راستر ضبط شده بود، قیاسا تصحیح شد. ۱۲- این بیت در ترجمان البلاغه (ص ۱۳۳) آمده است. ۱۳- این دو بیت فقط در المعجم (ص ۲۱۴-۲۱۵) آمده است. ۱۴- در مجمع الفصحاء: شود طمش بد.
 ۱۵- این دو بیت در لباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده است و در اسدی بشاهد لغت شمر.

- ۸۶ کرا رود کی گفته باشد مدیح
دقیقی مدیح آورد نزد او
- ۸۸ زان مرکب که کالبد از نور
زان ستاره که مغربش دهندست
- ۹۰ بزلف کژ و لیکن بقدم قامت راست
اگر سر آرد بار آن سنان او نشکفت
- ۹۲ تو آن ابری که ناسا بدشپ و روز
نیاری در کف دلخواه ۵ جز زر
- ۹۴ ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
- ۹۶ نگه کن آب و یخ در آبگینه
گدازیده یکی دوتا ۸ فسرده
- ۹۸ زان تلخ میی گزین که گرداند
از طلعت او هوا چنان گردد
استاد شهید زنده بایستی
تا شاه مرا مدیح گفتندی
- امام فنون سخن بود و
چو خرما بود برده سوی هجر ۱.
لیکن او را روان و جان از نار
مشرق او را همیشه بر رخسار ۲.
به تن درست و لیکن بچشم کان بیمار
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار ۳.
ز باریدن چنان چون از کمان تیر ۴
چنان چون بر سر بدخواه جز بیر.
وی کرده جود کف ترا پاسبان خویش
دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش ۷.
فروزان هر سه ۵ چون شمع روشن
بیک لون این سه گوهر بین ملون ۹.
نیروش روان تلخ را شیرین
کز خون تند و سینه شاهین
وان شاعر تیره چشم روشن بین
ز الفاظ خوش و معانی رنگین ۱۰.

- ۱- از لباب الالباب (ج ۲ ص ۶) ۲- این دو بیت در لباب الالباب و مجمع الفصحا آمده است
و مضمون بیت اخیر مضمون بیت یزید بن معاویه است که گوید :
- شمیة کرم بر جها قمر دنها
و خاقانی آنرا در قصیده معروف خود چنین گردانیده :
- می آفتاب زرفشان جام بلورش آسمان
(از یادداشت های استاد نفیسی).
- ۳- بیت اول در حدائق السحر (ص ۳۸) و اسدی و بیت دوم در المعجم (ص ۳۴۶) آمده است .
- ۴- این دو بیت در مجمع الفصحا و لغت نامه اسدی بشاهد لغت بیر آمده است .
- ۵- در اسدی : زرخواه . ۶- در مجمع الفصحا : دست .
- ۷- این دو بیت در لباب الالباب آمده است و در مجمع الفصحا نقل شده با این مقدمه : « در مدح
الخاص امیر ابوسعید محمد مظفر محتاج چنانی گوید . محمد عوفی در تذکره لب الالباب (کذا) آورده
گوید در مدح چنانیان این دو بیت ازوست » .
- ۸- اصل : دو تابلک تا . متن تصحیح علامه دهخداست . ۹- این دو بیت در لباب الالباب (ج ۲ ص
۱۱-۱۳) و مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷) آمده است . ۱۰- دو بیت اول قطعه در لباب الالباب
(ج ۲ ص ۱۱-۱۳) آمده است و هر چهار بیت در مجمع الفصحا . (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷)

- ۱۰۲ ملك آن بادگار آل دارا ۱
اگر بیند بگناه کینش ابلیس
پپای ۲ لشکرش ناهید و هر مز
- ۱۰۵ چشم تو که فتنه جهان خیزد ازو
کردند تن مرا چنان خوار که باد
- ۱۰۷ ملك بی ملك دار باشد نی
بی شهنشه بنای ملك جهان
خله‌ای را که بی خداوندست
شهر را هیچ حامی و هادی
- ۱۱۱ در افکنندای صنم ابر بهشتی
زمین برسان خونالود دیا
بطعم نوش گشته چشمه آب
بهشت عدن را گلزار ماند
چنان گردد جهان هزمان که در دشت
بتی باید کنون خورشید چهره
بتی رخسار او هر رنگ یاقوت
جهان طاوس گونه گشت گویی
بدان ماند که گویی از می و مشک
ز گل بوی گلاب آید بدانسان
دقیقی چار خصلت برگزیده است
لب یاقوت رنگ ۹ و ناله چنگ
- ملك آن قطب دور آل سامان
ز بیم تیغ او پذیرد ایمان
به پیش لشکرش ۳ مریخ و کیوان ۴.
- لعل تو که آب خضرمی ریزد ازو
می آید و گرد در خاک می بیزد ازو ۵.
ور بود پایدار باشد نی
محکم و استوار باشد نی
کار او بر قرار باشد نی
چون شه و شهریار باشد نی ۶.
- زمین را خلعت اردی بهشتی
هوا برسان نیل اندود ۷ مشتی
برنگ دیده آهوی دشتی
درخت آراسته حور بهشتی
پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
مهی گر دارد از خورشید پستی
می بر گونه جامه کنشتی
بجایی نرمی و جایی درشتی
مثال دوست بر صحرا نبشتی
که پنداری گل اندر گل سرشتی
بگیتی از همه خوبی ۸ و زشتی
می چون زنگ و کیش زردهشتی ۱۰.

- ۱- در مجمع الفصحاء : دارای ۲- در مجمع الفصحاء : قفای ۳- در مجمع الفصحاء : رایتش .
۴- این سه بیت در لباب الالباب (ج ۲- ص ۱۱-۱۳) و مجمع الفصحاء (ج ۱- ص ۲۱۴-۲۱۷) آمده
است ۵- از یادداشت‌های استاد نفیسی ۶- از تاریخ هرات سیفی هروی چاپ کلکته ص ۳۶۶
(نقل از یادداشت‌های استاد نفیسی). ۷- المعجم در بک مورد نیل آلود آورده است . ۸- اسدی:
بگیتی در ز خوبیها . ۹- اسدی: لب بیعاده رنگ . ۱۰- آتشکده : شراب لعل و... اسدی :... و دین.
زوردهشتی بیت اول و دوم و سوم این قطعه در المعجم (ص ۱۸۰ و ۲۰۴) و آیات اول و پنجم و دوم و نهم
و هفتم و هشتم و دهم و یازدهم و دوازدهم بترتیب در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷)
آمده است و هم‌دو بیت اول در سروری ذیل لغت مشتی و بیت چهارم و ششم از یادداشت‌های استاد
نفیسی نقل شده و بیت اول و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم در آتشکده (ص ۳۳۳) نیز ضبط شده
است و دو بیت اخیر در اسدی بشاهد لغت زنگ آمده است .

۱۲۳	جهانا همانا فسونی و بازی	که بر کس نیایی و با کس نسازی ۱.
۱۲۴	دریغا میر بو نصرا دریغا ولیکن راد مردان جهاندار	که بس شادی ندیدی از جوانی چو گل ۲ باشند کوتاه زندگانی ۳.
۱۲۶	کاشکی اندر جهان شب نیستی زخم عقرب نیستی بر جان من ورنبودی کو کبش در زیر لب ور مرکب نیستی از نیکویی ورمرا بی بار باید زیستن	تا مرا هجران آن لب نیستی گرو را زلف معقرب نیستی مونسم تا روز کو کب نیستی جانم از عشقش مرکب نیستی زندگانی کاش بارب نیستی ۴.
۱۳۱	من بر آنم که تو داری خبر از راز فلک تاز گفتار جدا باشد بیوسته نگار نیکخواه تو ز گفتار بدی باد جدا	نه بر آنم که تو از راز رهی بی خبری تاز دیدار بری باشد همواره بری بدسکال تو ز دیدار بهی باد بری ۵
۱۳۴	ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی زر نسام ملک بر نبشته کرا بویه وصلت ملک خیزد زبانی سخنگوی ودستی گشاده که مملکت شکار بست کاورانگیرد دو چیز است کورا ببنداندر آرد بشمشیر باید گرفتن مر اورا کرا بخت و شمشیر و دینار باید خرد باید آنجا وجود و شجاعت	یکی پر نیانی یکی زعفرانی دگر آهن آب داده بمانی یکی جنبشی بایدش آسمانی دلی همش کینه همش مهر بانی عقاب پرنده نه شیر ژبانی یکی تیغ هندی دگر زرگانی بدینار بستنش پای ارتوانی بیلا تن نیزه پشت کیانی ۶ فلک مملکت کی دهد ایگانی ۷.

- ۱- این بیت از قصیده است که چهارده بیت آن در تاریخ بیهقی (ص ۳۷۷ چاپ آقای دکتر فیاض) و دو بیت آن در فرهنگ جهانگیری (بشاهد لغت غرچه) بنام ابوطیب مصعبی آمده است و شش بیت آن در مجمع الفصحاء بنام دقیقی ما و چون تمام آن ابیات را که با احتمال قوی از مصعبی است در شرح حال ابوطیب مصعبی آورده ایم و جداگانه چاپ کرده نیازی به تکرار ندیدیم. خوانندگان بر سئواله شرح حال ابوطیب مصعبی مراجعه فرمایند . ۲- نسخه : چنین . ۳- این دو بیت فقط در تاریخ بیهقی آمده است (ص ۳۷۶ چاپ آقای دکتر فیاض). ۴- این پنج بیت فقط در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۱-۱۳) آمده است . ۵- از مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷). ۶- مصراع دوم نامفهوم و در همه نسخه ها به همین صورت است و در مجمع الفصحاء چنین نوشته شده: نبایدش تن سرو و پشت کیانی (از حاشیه بیهقی ص ۳۸۷) ؛ نسخه: بیاید تن پیرو پشت کیانی؛ در اسدی : و بالاوتن تهم و نسبت کیانی . ۷- این قطعه در تاریخ بیهقی و مجمع الفصحاء آمده است و بیت ماقبل آخر در اسدی بشاهد لغت تهم.

۳- آیات پراکنده از فرهنگها

بترتیب حروف الفبا

- ۱۴۳ بشاهد لغت پرمایون (پرمایون) بمعنی ، آن ماده گاو که فریدون را شیر داد و پرورد ۱ :
- مهرگان آمد جشن ملک افریدونا
آنکجا گاونکو بودش پرمایونا ۲ .
- بشاهد لغت آسا ، بمعنی دهان دره ۳ :
- چنان نمود بمادوش مساه نو دیدار
چوبارمن که کند گاه خواب خوش آسا .
- ۱۴۵ بشاهد لغت شیدا، بمعنی دیوانه ۴ :
- دل برد چون بدانست ۵ کم کرد ناشکیبا
بگریخت تاچنینم دیوانه کرد و شیدا .
- بشاهد لغت نقوشا بمعنی ، مذهب کبران ۴ :
- تأویل کرد یا ما از مذهب نقوشا
آن زردهشت گوید استاد پیش دانا ۶ :
- بشاهد لغت سینا ، بمعنی کوه طور جای معراج موسی ۷ :
- باز آمدند و گفتند از امتان موسی ۸
کایزد بد آن نه موسی بر کوه طور سینا .
- بشاهد لغت فراخا بمعنی ، فراخی ۴ :
- شادیت باد چندان کاندرا ۹ جهان فراخا
تویا نشاط و راحت باد در دورنج ۱۰ اعدا .
- بشاهد لغت رخشا، بمعنی رخشان ۴ :

۱ - این بیت در مجمع الفصحا و اسدی آمده است . ۲ - در مجمع الفصحا : آنکجا گاو خوش بودی پرمایونا . ۳ - این بیت را فرهنگها از بهرامی دانسته اند و تنها در صحاح الفرس نوشته شده است و از بهرامی و بروایتی دقیقی « بدینجهت ما احتیاط را نقل کردیم . ۴ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است . ۵ - نسخه اسدی : ندانست . ۶ - نسخه اسدی : . . . دانا . . . از زردهشت گوید استاد پیش دانا ؛ نسخه دیگر : کز زردهشت گفت استاد پیش دارا ؛ صحاح الفرس : تأویل کرد . . . ؛ متن اسدی : تأویل . . . آن زردهشت گوید استاد پیش دارا . ۷ - در اسدی این بیت بدنبال بیت فوقست و صحاح الفرس بشاهد لغت سینا آورده است . ۸ - اسدی : موشا . ۹ - اسدی : چندانک اندر . ۱۰ - اسدی : . . . با رنج و درد ؛ نسخه اسدی : شادی با رنج و درد .

- جمال گوهر آگینت چوزرین قبله ترسا کهر بمیان زواندر چنانچون زر بود رخشا .
۱۵۰ بشاهد لغت از درها، بمعنی ازدها ۲ :
یکی مصمص اعدا ۳ کش عدو خواری چوازدها که هرگز سیر نبودوی ز مغز و از دل اعدا
بشاهد لغت پروا، بمعنی فراغت ۴ :
ابوسعد آنکه از گیتی ازویر گست شد بدها ۵ مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا.
بشاهد لغت اقدسستا، بمعنی حمد خدا ۴ :
جز ز ایزد ۶ توام خداوندی زان کنم بر تو از دل ۷ اقدسستا.
بشاهد لغت هواك، بمعنی ابله و نادان که فریفته شود ۸ :
که یارد داشت با او خوبستن راست نباید بود مردم را هواکا ۹
بشاهد لغت خباك، بمعنی حظیره کوسفندان ۸ :
خدنکش بیشه بر شیران کند تنگ ۱۰ کندش دشت بر گوران خباکا.
۱۵۵ بشاهد لغت ازدهاك، بمعنی ضحاک ۴ :
ایا شاهمی که ملك تو قدیم است نیابت برده تخت ازدها کا ۱۱ .
بشاهد لغت کراك، بمعنی مرغی دم دراز سیاه و سپید در کنار رودها ۴ :
چنان اندیشد او از دشمن خویش که ۱۲ باز تیز جنگال از کراکا .
بشاهد لغت برروشان ۱۳، بمعنی امت ۴ :
شفیع باش بر شه مرا برین ۱۴ زلت چو مصطفی بر دادار برروشان را .
بشاهد لغت آمودن، بمعنی آراستن ۱۵ :
در آمودن آن همایون بنسا نماند ایچ باقی بکنجینه هسا .
بشاهد لغت کلات، بمعنی دهی بر بلندی ساخته ۱۶ :
تیر تو از کلات فرود آورد هزبر تیغ تو از فرات بر آرد نهنگ را
۱۶۰ بشاهد لغت و خشور، بمعنی پیامبر و بشاهد لغت کند، بمعنی فیلسوف و منجم و دانان :

- ۱ - نسخه اسدی : جمال گوهر آگینت چون زی قبله ترسا میان زو کهر اندر چنانکه کو کبیر رخشا .
۲ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۳ - اسدی : فرعون ؛ صحاح : دشمن .
۴ - این بیت از اسدی و سروری است . ۵ - سروری : از گیتی بدو برگشته شد بدها ؛ نسخه اسدی : از گیتی برو برگشته شد دلها ؛ نسخه دیگر : آنکه گیتی را مصون کرد از همه بدها ؛ متن اسدی : از گیتی ازو برگشته شد بدها . متن ما تصحیح علامه دهخداست .
۶ - اسدی : جزا . ۷ - اسدی : کنم از دل بتو بر اقدسستا . ۸ - بیت از اسدی است .
۹ - این بیت در سروری بدون نام شاعر آمده است . ۱۰ - اسدی : شیران قفس کرد . ۱۱ - اسدی : ای ایا ... قدیمی نیاکت بر دباك از ازدها کا . ۱۲ - اسدی : چو . ۱۳ - در سروری : بر پروشان .
۱۴ - اسدی : بدین . ۱۵ - این بیت از سروری است . ۱۶ - این بیت بدین صورت از اسدی است و سروری مصراع دوم آنرا بصورت ذیل آورده است : تیغ تو از فرات برون آورد نهنگ .

- یکی حال از گذشته‌دی یکی از نامده فردا
همی گویند پنداری که و خوشور ندیا کنده .
بشاهد لغت بستر (تشر) ، بمعنی میکائیل ۱ :
بشتر ران خوانمت شر کست
اوچر تو کی بود بگاہ عطا .
بشاهد لغت باد فرودین ، بمعنی باد دبور ۱ :
خلقانش کرد جامه زنگاری
من تند و تیز باد فرو دینا .
بشاهد لغت ، کی بمعنی ملک و نام پادشاهان پیشین ۱ :
کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می گردان که جهان یاوه و گردانستا .
بشاهد لغت ماغ ، بمعنی مرغ سیاهگون در آبگیرها ۱ :
ای خسرو مبارک یار اکتجا بود
جایی که باز باشد یرید ماغ را .
۱۶۵ بشاهد لغت فرزام ، بمعنی سزاوار ۲ :
مکن ای روی نکوزشتی باعاشق خویش
کز نکو رویان ۳ زشتی نبود فرزاما .
بشاهد لغت کبد ، بمعنی لحیم ۴ :
از آنکه مدح تو گویم درست گویم و راست
مرا بکار نباید سریشم و کبدا ۵ .
بشاهد لغت جلب ، بمعنی سنج موسیقی ۶ :
بناگاه از دشت در نیم شب
بر آمد زهر سوی بانگ جلب .
بشاهد لغت تیب ، بمعنی سر گشته و مدهوش ۷ :
نبوده مرا هیچ با تو عتیب
مرا مکنید (۴) کرده شیب و تیب .
بشاهد لغت پذیرفت ، بمعنی قبول کرد ۶ :
پذیرفت ازو شهریار آنچه گفت
گل رویش از تازگی بر شکفت .
۱۷۰ بشاهد لغت غند ، بمعنی گرد شده و جمع آمده ۸ :
تیمغ و فاز زنگ جفا سخت کند گشت
بازم بلای هجر و غم یار غند گشت .
بشاهد لغت فرهنگته ، بمعنی ادب گرفته ۹ :
ای دل زو بهر حدیث میازار
کان بت فرهنگته نی نوآموزست .
بشاهد لغت رخت ، بمعنی رحل و بنه ۱۰ :
چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت .

- ۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - این بیت از اسدی و سروری است . ۳ - سروری : نکو
روئی . ۴ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۵ - در صحاح الفرس : مرا
بکار نباید سریشم و نه کبد ؛ کلمه نباید تصحیح آقای دهخدا و در اصل : نباید است . ۶ - این
بیت از سروری است . ۷ - این بیت از جهانگیری است .
۸ - این بیت از یاداشتهای استاد نفیسی است . ۹ - این بیت در متن اسدی و نسخ آن
بصورت‌های دیگر نیز ضبط شده است ما در ردیف « زاء » آنرا خواهیم آورد .
۱۰ - این بیت که در اسدی آمده از گشتاسب نامه دقیقی است .

- بشاهد لغت تاراج ، بمعنی غارت ۱ :
- دانی که دل من که فکنده است بتاراج آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عجاج .
- بشاهد لغت آمیزه مو، بمعنی مردم دوموی ۲ :
- اگر شاه هر هفت کشور بود چو آمیزه مو شد مکر بود .
- ۱۷۵ بشاهد لغت سلیسون، نام برادر شاه فلقراط ۴ :
- سلیسون شه فرخ اخترش بود فلقراط شه را برادرش بود .
- بشاهد لغت شجاید، بمعنی سرما خورد و سرد شود و شجد، بمعنی سرمای سخت ۵ :
- صورت خشم از زهیت خویش ذره ای را بندهره بنماید
- خساک دریا شود بسوزد آب بفسرد آفتاب و بشجاید ۷ .
- بشاهد لغت گزای ، بمعنی گزند کردن ۸ .
- کیست کش وصل تو ندارد سود کیست کش فرقت تو نگزاید .
- بشاهد لغت گرایستن، بمعنی میل کردن و یازیدن ۳ :
- تیز هش تا نیازماید بخت به چنین جایگاه نگراید .
- ۱۸۰ بشاهد لغت هال ، بمعنی آرامش ۸ :
- گمان مبر که مرا بیتو جای هال بود بیجز تو دوست دگر خون من حلال بود ۹ .
- بشاهد لغت قسطا بر لوقا ، دو حکیم از یونان ۱۰ :
- و ان حرفهای ۱۱ خط کتاب او گوئی حروف دفتر قسطا شد .
- بشاهد لغت ناهید ، بمعنی زهره ۱۲ :
- ناهید چون عقاب ترا دید روز صید گفتا درست هاروت از بندر سته شد .
- بشاهد لغت کیوس ، بمعنی خو هل، کز ۱۲ :
- بیجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید .
- بشاهد لغت افرنگ، بمعنی زیبایی ۱۰ :
- فر و افرنگ بتو گیرد دین منبر از خطبه تو آراید .
- ۱۸۵ بشاهد لغت خبک، بمعنی شوغا یعنی آغل گوسفندان ۱۰ :
- کردش اندر خبک دهقان گوسفند و آمد از سوی کلاته دل نزنند .

۱ - این بیت از مجمع الصفا و اسدی است . ۲ - در مجمع الفصحا : آمده .

۳ - این بیت از سروری است : ۴ - این بیت از سروری و اسدی است و در اسدی بنام عنصری آمده واضح می نماید . ۵ - این بیت از صحاح الفرس و اسدی و سروری است . ۶ - اسدی : بظاک . ۷ - دو یاداشتهای استاد نفیسی چنین ضبطست : صورت خشمش . . . بفسرد نار و برق بشجاید . ۸ - این بیت از سروری و اسدی است . ۹ - اسدی : جز از تو دوست گرم خون . . . ۱۰ - این بیت از اسدی است . ۱۱ - اصل : حرف ها خطای . متن ما تصحیح علامه دهخداست و در حاشیه نسخه اسدی خود افزوده اند : ولوقا حکیم نیست و تنها پدر قسطاست و هیچیک یونانی نیستند بلکه از مردم بعلبک اند و قسطا یکی از مترجمین است . ۱۲ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است .

- بشاهد لغت یونان، بمعنی مادر یونس ۱۰۰۰ :
- یونان که بود مادر یونس ز بطن حوت
تا تازه کرد یاد او ابل بدین خویش
- بشاهد لغت فرسته بمعنی، رسول ۲ :
- ای خسروی که نزد همه خسروان دهر
بشاهد لغت کمانه، بمعنی کاریز کن ۳ :
- چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ
- ۱۹۰ بشاهد لغت خوره، بمعنی خرزهره ۳ :
- دغلی است دشمن من و من شهید جان نواز
- بشاهد لغت آفت، بمعنی حاجت و نیاز ۵ :
- ناسزا را مکن آفت که ایت (۴) شود
بشاهد لغت ... بمعنی ... ۵ :
- ای امیر شاهزاده خسرو دانش بزوه
بشاهد لغت بیر، بمعنی صاعقه ۶ :
- تو آن ابری که ناساید شب و روز
نباری بر سر دلخواه ۷ جز زر
- ۱۹۵ بشاهد لغت پر گر، بمعنی طوق زرین ۸ :
- عدو را از تو بهره غل و زنجیر
بشاهد لغت، خوی بمعنی خود ۸ :
- سیاوخش است پنداری میان شهر و کوی اندر
فرید و نست پنداری میان ۹ درع و خوی اندر.
- بشاهد لغت ستهید، بمعنی لجاج کند و سکیزد، بمعنی بر جهد ۳ :
- بدشت نبرد آن هز بر دلیر
سکیزد چو گور و ستهید چو شیر.
- بشاهد لغت ماردی بمعنی، سرخ ۳ :
- خروشان و کفک افکنان و سلاحش
همه ماردی گشته و خنگش اشقر.
- بشاهد لغت گفت، بمعنی شکافت ۳ :
- چو زد تیغ بر فرق آن نامدار
سرش گفت از آن زخم همچون انار.

۱ - این دو بیت از اسدی است . ۲ - این بیت از اسدی است و در يك نسخه اسدی بنام لبیبی نیز آمده است . ۳ - این بیت از اسدی است . ۴ - کجا (استاد دهخدا) . ۵ - از یاداشتهای استاد نفیسی . ۶ - این دو بیت از اسدی و صحاح الفرس و مجمع الفصاحت و سروری تنهاییت دوم را دارد . ۷ - اسدی : کف زر خواه ؛ صحاح الفرس : کف . . . ۸ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۹ - اسدی : بزیر .

- ۲۰۰ بشاهد لغت کرده کار بمعنی، مردی جلدو آزموده کار ۱ :
جادو نباشد از تو به تنبل سوارتر
عقریت کرده کار ۲ توزو کرده کارتر.
- بشاهد لغت گر گر، نام خدای تعالی ۱ :
چو بیچاره گشتند فریاد جستند
بر ایشان ببخشود دادار ۳ گر گر.
- بشاهد لغت وینا، بمعنی کم ۴ :
امیرا جان شیرین بر فشانم
اگر وینا شود یکبارگی عمر ۵ .
- بشاهد لغت سرپایان، بمعنی عمامه :
گر او رفتی بجای حیدر گرد
برزم شاه گردان عمرو و عنتر ۶
نش آهن درع بایستی نه دلدل
نه سرپایانش بایستی نه مغفر ۷ .
- ۲۰۵ بشاهد لغت زنبر، بمعنی گلیمی یا مشک یا تختة پهن از هر دوسر دسته چوب نهاده
تابدوتن خاک و گل و آب و هر چیزی برند ۸ :
کنون کنده و سوخته خانهاش ۹
همه باز پرده بتابوت و زنبر.
- بشاهد لغت زند، بمعنی تفسیر اوستا ۱۰ :
یکی زودشت ولوم آرزویست ۱۱
که پیشت زندرا بر خوانم از بر.
- بشاهد لغت هژیر، بمعنی چابک و پستندیده و نیکو ۱۰ :
ای فخر آل اردشیر ای مملکت و انا گزیر
ای همچنان چون جان و تن آثار و افعال هژیر.
- بشاهد لغت کش بمعنی، نازان و شادمان ۱۱ :
فتنه شدم بر آن صنم کش بر
خاصه بر آن ۱۲ دونه گس دل کش بر.
- بشاهد لغت خشنسار، بمعنی مرغی آبی سرسپید ۱۳ :
از آن کردار کو مردم رباید
عقاب تیز تر بایند ۱۴ خشنسار.
- ۲۱۰ بشاهد لغت کیار بمعنی، کاهلی ۱۳ :
خمار دارد و همواره ۱۵ با کیار بود
بشاهد لغت زر، بمعنی پیر کهن ۱۳ :

- ۱ - این بیت از اسدی و سروری است . ۲ - اصل : کرده کار و . متن تصحیح آقای دهخداست .
۳ - اسدی یزدان . ۴ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است . ۵ - در متن اسدی : اگر وینا شود
بیکار عمر . ۶ - اصل : گر او رفتی بجای حیدری کرد برزم شاه کرد آن عمرو و عنتر . متن ما تصحیح
علامه دهخداست . ۷ - این دو بیت از اسدی است . اما در يك نسخه اسدی فقط بیت دوم آمده است آنهم
بنام زینبی . ۸ - این بیت از اسدی و سروری و صحاح الفرس است . ۹ - اسدی : خانهاشان .
۱۰ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است . ۱۱ - صحاح الفرس : آرزو خواست .
۱۲ - اسدی : بدان و کش در این بیت بمعنی شهر معروف و از صنم کش مراد توك كشی است و
اسدی در انتخاب شاهد بر اشتباه است (از افادات علامه دهخدا) . ۱۳ - این بیت از اسدی است .
۱۴ - اصل : بر باید . متن ما تصحیح علامه دهخداست . ۱۵ - نسخه : خمار دار همه ساله .

- همی نوبهار آید و تیر ماه
 بشاهد لغت شمر، بمعنی آبگیر و آبدان ۱ :
- جهان گاه پر نا بود گاه زر.
 عزیز از ماندن دائم شود خوار
 ز هومت گیرد ۲ از آرام بسیار.
- من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
 چو آب اندر شمر بسیار ماند
 بشاهد لغت کر، بمعنی توان ۳ :
- خجسته مهرگان آمد سوی شاه جهان آمد
 ۲۱۵ بشاهد لغت سیار، بمعنی کشکینه ۳ :
- گشت عاجز که بود پس نهار
 گرده چند و کاسه ای دوسیار.
- روستایی زمین چو کرد شیار
 برد حالی زنش ز خانه بدوش
 بشاهد لغت فروغ، بمعنی شمع ۳ :
- برافروز آذری آیدون که تیغش بگذرد از بون ۴
- فروغش از بر گردون کند اجرام را اختر.
 بشاهد لغت هیون، بمعنی شتر بزرگ و اسب ۳ :
- چگونه بایند اعدای او قرار کون
 بشاهد لغت شکافه، بمعنی زخم مطربان ۳ :
- که رود دارد بر چوب بر کشیده چهار.
 مثال طبع مثال یکی شکافه زنت
- ۲۲۰ بشاهد لغت چشم آلوس، بمعنی نگریستن بگوشه چشم ۳ :
- کیوس و آوار بگیرد همی بچشم آلوس
 بشاهد لغت کفانیدن، بمعنی شکافتن ۸ :
- بسال فرخ شبها (۴) امیر روز غدیر ۷.
 هر آن سر که دارد خیال گریز
 بشاهد لغت فرهخته، بمعنی ادب گرفته ۳ :
- بباید کفانیدن از تیغ تیز.
 ای شمن آهسته باش زان بت بدخو
 کان بت فرهخته نیست هست نو آموز ۹ .

۱ - این دو بیت از اسدی و مجمع الفصحاء ۲ - مجمع الفصحاء : شود طممش بد .

۳ - این بیت از اسدی است . ۴ - بون = آسمان . ۵ - در اصل اسدی = ایشان خاد ؛ در حاشیه نسخه دیگر . انسان خوار (متن اسدی تصحیح آقای اقبال است) . ۶ - کیوس = کج .

۷ - نسخه اسدی : کیوس ترا بگیرند بچشم آلوس (۴) بسان فرخ شبها امیر روز عزیز (۲) .

۸ - این بیت از سروری است . ۹ - این بیت از اسدی است . ۹ - در نسخه اسدی : ای دل زو بهر حدیث

میاژار کان بت فرهخته نی نو آموز است ؛ نسخه دیگر : ای دل من بهر حدیث میاژار کان بت فرهخته

نیست نو آموز است . و این بیت را در ردیف بیت نیز آورده ایم .

بشاهد لغت پرند آور، بمعنی تیغ گوهر داور:

همی خواست کز تن پیرد ۲ سرش.

پینداخت تیغ پرند آورش

بشاهد لغت جاخشوک، بمعنی داس ۳ :

برگیر جاخشوک و برومی درو حشیش ۴.

ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی ترا

۲۲۵ بشاهد لغت آغالش، بمعنی تحریرض بچنگ ۵ :

رو باغالش اندرون منخراش.

خویشتن پاك دار وی پرخاش

بشاهد لغت شیبه، بمعنی بانگ اسب و شیر ۵:

تیغ اسپرغم و شیبه اسبان سماع خوش.

میدانت حربگاهت و خون عدوت آب

بشاهد لغت فغاك، بمعنی ابله و حرامزاده ۶ :

زیرا لقب گران نبود بردل فغاك.

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد

بشاهد لغت ابرنجك، بمعنی برق ۳ :

گوی که سوخته است با برنجك.

صحرای بی نیات بر از خشکی

بشاهد لغت دلنگ، بمعنی، بندی که از چوب و علف پیش آب نهند ۷ :

نخست استوارش کن از گل دلنگ.

شمر راجو از آب خواهی برنگ

۲۳۰ بشاهد لغت بالاپال، بمعنی، سخت پالوده و چیزی سخت پاینده ۸ :

زمانه ای که بر آشوب بود ۱۰ بالاپال

بفروهبیت ۹ شمشیر تو قرار گرفت

ز لفظ معنی باهم می نه بالاپال ۱۱.

مباش کمز کسی کوسخن نداند گفت

بشاهد لغت نقام، بمعنی چیزی زشت و تیره ۱۲ :

که روی اندر آن گرد گردد نقام.

بخیزد یکی تندگرد از میان

۱ - این بیت از اسدی و سروری و صحاح الفرس است . ۲ - صحاح الفرس : بدین . ۳ - این بیت

از اسدی است . ۴ - این بیت را استاد دهخدا چنین تصحیح کرده اند :

ای خواجه با بزرگی و اشغال چی ترا برگیر جاخشوک و بر او می درو حشیش .

۵ - این بیت از یاداشتهای استاد نفیسی است . ۶ - این بیت از اسدی و سروری است .

۷ - این بیت از سروری است . ۸ - مانده ۲ . ۹ - سروری : بفروهبیت و ۱۰ - سروری :

بود بالاپال . ۱۱ - بیت اول از اسدی و سروری و بیت دوم مخصوص اسدی است و بیت اخیر

بصورت حاضر تصحیح استاد دهخداست . و در اسدی چنین است :

مباش . . . بدانند گفت ز لفظ و معنی با هم همیشه بالاپال (کذا) . و بالاپال یعنی بلبله و سخن که

فهمیده نشود . ۱۲ - این بیت از سروری است .

- بشاهد لغت شجام، بمعنی سرمای سخت ۱ :
 سپاهی که نوزگردد آورید همه نیست کردش زنا که شجام ۲ .
- بشاهد لغت فخن، بمعنی میان باغ ۱ :
 فخن باغ بین ز ابر و ز نم گشته چون عارض بتان خرم .
- ۲۳۵ بشاهد لغت زاره، بمعنی زاری ۱ :
 هزار زاره کنم نشوند زاری من بخلوت اندر نزدیک خویش زاره کنم .
- بشاهد لغت چفته بمعنی، خمیده و دوتا ۱ :
 که من چفته شدم جانا و چون چو گان فروخفتم گرم پدر و خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۳ .
- بشاهد لغت اختر کاویان، بمعنی درفش کاویان ۴ :
 ز روی تو ای سر فراز کیان برد فرخی اختر کاویان .
- بشاهد لغت آهون، بمعنی نقب ۵ :
 حور بهشتی گرش ببیند بیشک خواهد اندر زمین بیارد آهون ۶ .
- بشاهد لغت بون بمعنی، بن ۵ :
 موج کریمی (?) بر آمد از لب دریا ریگ همه لاله گشت از سرتا بون .
- ۲۴۰ بشاهد لغت خاتوله بمعنی، مکر و حيله ۴ :
 گرتو خاتوله خواهی آوردن آن چه حيله است و تنبل و دستان .
- بشاهد لغت شخادان بمعنی، بناخن کنان و مجروح کنان ۴ :
 شکافان تهیگه پرنده گسان شخادان جگر گناه درند گان .
- بشاهد لغت غریب بمعنی، سیاع و غیر هم را آواز بامهابت در گلو بیچید ۴ :
 چو بشنید آن گفتگو پهلوان بفریند مانند شیر ژیان .
- بشاهد لغت شهریار، بمعنی سلطان ۷ :
 ای شهریار راستین وی پادشاه داد و دین ای نیک فعل و نیک خواه ای از همه شاهان گزین .
- بشاهد لغت هرمز، بمعنی مشتری ۸ :
 بدم لشکرش ناهید و هرمز به پیش لشکرش ناهید و کیوان ۹ .

۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - در نسخه اسدی بیت بنام فرخی است . ۳ - بیت را استادده خدا چنین تصحیح کرده اند : چومن چفته . . . گرم پدر و خواهی کرد زوتر کن که من رفتم .

۴ - این بیت از سروری است . ۵ - این بیت از سروری و اسدی است . ۶ - در اسدی : حفره زند تا زمین بسازد . . . ۷ - این بیت از صحاح الفرس است . ۸ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است و در مجمع الفصحاه من قطعاً سه بیتی نیز آمده است . ۹ - نسخه اسدی : بدید لشکرش . . . رئیس لشکرش . . . در مجمع الفصحاه : قنای . . . به پیش رایتش . . .

۲۴۵ بشاهد لغت ترك ، بمعنی تر كستان ۱ :

اکنون فكنده بینی از ترك تا یمن
بکچند گاه زیر پی آهوان سمن .

بشاهد لغت گرزمان ، بمعنی عرش یا آسمان ۲ :

مه و خورشید با برجیس و بهرام
مه حکمی بفرمان تو رانند
زحل باتیر و زهره با گرزمان
که ایزد مرترا داده است فرمان .

بشاهد لغت برهون ، بمعنی دایره ۲ :

آنچه بعلم تواندر است گر آنرا
گرد ضمیر اندر آوریش چو برهون ۳ .

بشاهد لغت هین ، بمعنی شتاب فرمودن و سیلاب ۲ :

از کوهسار دوش برنگ می
هین آمدای نگار می آور هین .

۲۵۰ بشاهد لغت فرارون ، بمعنی کواکب پیابانی ۲ :

حسودت در بد بهرام فیرون ۴
نظر زی توز برجیس فرارون .

بشاهد لغت ایوان ، بمعنی طاق و نشستگاه بزرگان ۲ :

ای منظره و کاخ بر آورده بخورشید
تا گنبد گسردان بگشیده سرا ایوان .

بشاهد لغت نفرین ، بمعنی دعای بد ۲ :

اکنون که ترا تکلفی گویم
پیداست بر آفرینم از نفرین ۵ .

بشاهد لغت سخون ، بمعنی سخن ۲ :

ترسم کان وهم تیز خیزت روزی
وهم همه هندوان بسوزد بسخون .

بشاهد لغت کاو ، بمعنی، محتشم ۲ :

کردم روان ودل را بر جان اونگهبان
همواره گردش اندر گردان بوندو کاوان

۲۵۵ بشاهد لغت ربون ، بمعنی پیش مزد و بها ۶ :

ای خریدار من ترا بدو چیز
بدل ۷ و جان و مهر داده ربون .

بشاهد لغت فکز ، بمعنی دیگدان ۸ :

زیسکه آتش فتنه بدل بر افروزی
سیاه روی و غلیظی چو فکز آتشدان .

بشاهد لغت همانا ، بمعنی پنداری ۹ :

۱ - این بیت از اسدی و سروری است و در مجمع الفصحا نیز آمده است . ۲ - این بیت از

اسدی است . ۳ - در يك نسخه اسدی بنام زیبی (کذا) آمده است . ۴ - فیرون = مفسد .

۵ - اصل : پیداست بر آفرینم از نفرین . متن تصحیح علامه دهخدا و دارم مخفف اگر است و

بمعنی یا . ۶ - این بیت در اسدی بنام رودکی و در وشیدی بنام دقیقی است . ۷ - در

اسدی : بتن . ۸ - بیت از سروری است . ۹ - این بیت در اسدی بنام خسروانی آمده

- دلت همانا ز نگار معصیت دارد
بآب توبه خالص بشویش از عصیان.
- بشاهد لغت مرکوه، بمعنی گنجشک ۱:
تو مرکوبی بشعر و من بازم
- بشاهد لغت سر بیچه، بمعنی مرغ سقا ۱:
گشته بلوک ۲ باره بسان سرا بیچه
- ۲۶۰ بشاهد لغت خرده، بمعنی (بخشی از اوستا کتاب دینی زردشتیان) و ایارده تفسیر
جمله پازند ۱:
- به بیم آخر روزی بکام دل خود را
کهی ایارده خوانم شها گهی خرده.
- بشاهد لغت نوده، بمعنی فرزندی سخت گرامی ۱:
ای سر آزادگان و تاج بزرگان
- بشاهد لغت تندیس، بمعنی صورت و تمثال ۴:
شمع جهان و چراغ دوده و نوده.
- نگارند تندیس او گر بکوه
ز سنگ و قارش شود که ستوه .
- بشاهد لغت تولیدن، بمعنی جنگ و پرخاش کردن ۴:
ز تولیدش شیر میشد شکوه
- بشاهد لغت تاره، بمعنی تارجامه ۴:
ز آواز او رخنه می یافت کوه .
- لباس عمر او را باد دایم
زدولت بود و از اقبال تاره .
- ۲۶۵ بشاهد لغت پله، بمعنی کفه ترازو ۱:
ز بس بر سختن زرش بخان ۵ مردمان هزمان
- ز تاره ۶ بگسلد کبان ز شاهین بگسلد پله ۷.
- بشاهد لغت غمزه، بمعنی رعنائی چشم و برهم زدن چشم ۱:
بتی که غمزه اش از سندان کند گذاره (کذا)
- دلم بمژگان کرده است پاره پاره (کذا).
- بشاهد لغت فزایسته ۸ بمعنی زیادت ۱:

۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - بلوک = غرقه .

۴ - این بیت از سرودی است . ۵ - بجای ؟ (استاد دهخدا) . ۶ - تاره = وزنه که بقیان

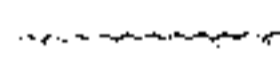
آویزند . ۷ - این بیت در نسخه اسدی بنام فرخی است . ۸ - کلمه در اصل فرا بسته بود

(متن تصحیح استاد دهخدا است) .

- ای جای جای کاسته بخوبی باز از توجای جای فزایسته ۱ .
و نیز بشاهد لغت فزایسته ۱ ، بمعنی زیادت ۲ :
ای حسن توروز و شب فزایسته ۱ ...
بشاهد لغت و نانه ، بمعنی نان کرده ۲ :
برخوان وی اندر میان خانه هم نان تنک بود وهم و نانه
۲۷۰ بشاهد لغت گراه ، بمعنی گراینده ۳ :
آنکه گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست وان کجا بودش خجسته مهر اهریمن گرا .
بشاهد لغت ... ، بمعنی ... ۴ :
شود خون جگر از دل چکیده که آب آتشین آید زدیده
بشاهد لغت باد افراه ، بمعنی عقوبت و پاداش ۲ :
بجای هر بهی پاداش نیکی ۵ بجای هر بدی باد افراهی .
بشاهد لغت بسیجیدن ، بمعنی ساز کار کردن ۶ :
کنون رزم گردان بسیجدهمی سراز رای و تدبیر پیچدهمی .
بشاهد لغت بامس ۷ بمعنی ' پای بسته و بیچاره ۸ :
خدا بگانا بامس ۷ بشهر بیگانه فزون ازین نتوانم نشست دستوری .
۲۷۵ بشاهد لغت مای ، بمعنی شهری از هند موضع جاودان ۶ :
بوفت یارورهی مانند در بیابانی که حد آن نشناسد بچهدجادوی مای .
بشاهد لغت مشتی ، بمعنی جامه حریر بغایت نازک ۹ :
برافکنده ۱۱ ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی
زمین برسان خون آلود دیبا هوا برسان نیل اندود مشتی .
بشاهد لغت آژیر ، بمعنی پرهیزگار ۱۱ :
ترا نخوانم جز کافر و ستمگر از آنک بید نمودن من کرده کار و آژیری .
بشاهد لغت اورمزد ، بمعنی اول ماه پارسیان و مشتری ۲ :
بهرامی آنکهی که بخشم آبی بر گاه اورمزد درفشانی ۱۲
۲۸۰ بشاهد لغت رش بمعنی رخس ۲ :

۱ - کلمه در اصل فرا بسته است (متن تصحیح استاد دهخداست) . ۲ - این بیت از اسدی است
۳ - این بیت از یاد داشتهای استاد نفیسی است . ۴ - این بیت از فرهنگ شعوری است و
از یاد داشتهای استاد نفیسی نقل گردید . ۵ - متن اسدی : بجای هر بدی باد افراه .
۶ این بیت از سروری است . ۷ - در اسدی : بامس . ۸ - این بیت از اسدی و سروری
و صحاح الفرس است . ۹ - این دو بیت از سروری است و در المعجم و مجمع الفصحاء ضمن
قطعه ای نیز آمده است . ۱۰ - در المعجم و مجمع الفصحاء : دو افکنده . ۱۱ - این بیت از
صحاح الفرس است و معنی ذکی و با تجربت برای کلمه آژیر انبسی نماید (لغت نامه دهخدا) .
۱۲ - اصل : دو افشانی . متن از استاد دهخداست و درفشان بمعنی درخشان است .

- ای ذین خوب زینی یا تخت بهمنی
 بشاهد لغت زنگ، بمعنی ماه ۱ :
- ای باره همایون شبید یوزبارشی
 دقیقی چارخصلت بر گزیده است
 لب بیجاده رنگ ۳ و ناله چنگ
 بشاهد لغت تهم، بمعنی بی همتا بزرگی و جسم و قامت ۵ :
- بگیتی در زخویبها وزشتی ۲
 می چون زنگ و دین زرد هشتی ۴
 و بالادتن تهم و نسبت کیانی ۷
 و بشاهد لغت سان، بمعنی فسان، سنگی که بدان کارد و شمشیر و چیز آن تیز
 کنند ۸ :
- خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد
 ۲۸۵ بشاهد لغت گوزن، بمعنی گاو کوهی ۹ :
- مریخ نوك نیزه توسان زنده می .
 شیر گوزن و غرم را نشکرد
 چونانکه تواعدات را بشکری .
 بشاهد لغت ویژه، بمعنی خالص ۸ :
- سپه را زبد ویژه او داشتی
 برزم اندرون نیزه او گاشتی ۱۰ .
 بشاهد لغت شب فرخ، بمعنی لحنی از موسیقی ۱۱ :
- شب فرخ چو شب آغاز کردی
 عروس روز پرده ساز کردی .
 ۲۸۸ بشاهد لغت استبر، بمعنی ستبر ۱۱ :
- دوبازوش استبر و پشتش قوی
 فروزان ازو فرقه خسروی .



۱ - این دو بیت از اسدی است و در مجمع الفصحاء و آتشکده نیز ضمن قطعه ای آمده است که نقل کردیم . ۲ - در مجمع الفصحاء : بگیتی از همه خوبی و زشتی . ۳ - بجز اسدی : لب یا قوت . . . ۴ - در مجمع الفصحاء : می چون زنگ و کیش . . . در آتشکده : شراب لعل و کیش . ۵ - این بیت از اسدی است و در تاریخ بیهقی و مجمع الفصحاء ضمن قطعه ای نیز آمده است . ۶ - متن اسدی : بخت . ۷ - در تاریخ بیهقی : نیایدش تن سرو و پشت کیانی ؛ نسخه بیهقی : بیالاتن نیزه پشت کیانی . ۸ - این بیت از اسدی است . ۹ - این بیت از اسدی است و در يك نسخه اسدی بنام فرخی آمده است . ۱۰ - کاشتی ؟ و . . . از گشتاسب نامه دقیقی است . ۱۱ - این بیت از یاد داشتهای اسناد نفیسی است

غضائری رازی

و

اشعار او

گرد آورده

محمد دبیر سیاقی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران - مهر ماه ۱۳۳۴ خورشیدی

چاپخانه حیدری

سر آغاز

دفتر حاوی احوال و اشعار غضایری رازی شاعر نامی اوایل قرن پنجم هجری ششمین دفتر است که تقدیم خوانندگان عزیز و دوستداران شعر و ادب میشود و همان روش که در گردآوری احوال و اشعار شاعران دیگر داشته‌ایم اینجا نیز دنبال کرده‌ایم. امید که توفیق نشر اشعار دیگر شاعران سخنسرای زبان شیرین پارسی دست دهد.

از غضایری بیش از دو قصیده و چند قطعه و بیت، شعری بر جای نمانده است و چون یکی از قصاید وی در جواب قصیده اعتراضیه عنصری است ناگزیر درج قصیده عنصری نیز در این مجموعه ضرور آمد.

در نگارش احوال شاعر، پیش از نقل اقوال تذکره نویسان از مندرجات کتاب ممتع سخن و سخنوران و حواشی علامه فقید قزوینی بر کتاب چهارمقاله، درج مطالبی کردیم تا حق سخن ادا شده باشد.

زندگانی غضایری

کیاغضایری ابو زید ۱ محمد بن علی الغضایری الرازی از مشاهیر شعرای عراق و از معاصران عنصری و فرخی و لیبی و منوچهری و آن طبقه از شعرا و مداح بهاءالدوله دیلمی است. لقب وی یعنی غضایری منسوب خلاف قیاس به غضایر و غضایر جمع قیاسی غضارة است و غضارة بفتح غین بمعنی گل چسبنده سبزی است که از آن ظروف سفالین یعنی چینی و کاشی سازند و آن ظرف را غضار گویند. سماعی در کتاب الانساب (ورق ۴۰۹ ب) گوید: « الغضایری بفتح الغین والضاد المعجمتین والياء المنقوطة من تحتها باثنتین و فی آخرها الراء هذه النسبة الی الغضارة و هو انا، یؤکل فیہ الطعام... ».

مرحوم علامه قزوینی در حواشی چهار مقاله نوشته افند ۲ :

« ... در مجمع الفصحاء غضاری بدون یاء بعد از الف نوشته و آن سهواست چه

غضایری خود در قصیده لامیه معروف گوید :

کجاشریف بود چون غضایری بر تو ز طبع باشد چونانکه ز سرخ و سفال.

و عنصری در قصیده ای که در جواب این لامیه گفته است، گوید :

ایاغضایری ای شاعری که در دل تو بجز توهر که بود ناقص آید و نکال ۳ .

اما این بیت منوچهری که گوید :

بر من ز مدحت از جوکان فر و جاه باشد چون فر شاه ماضی بود دست باغضاری.

لاشک محمول بر ضرورت شعر است . ۴ .

اما ظاهر آنست که غضایری و غضاری هر دو زبانزد سخنسرایان و متداول

اهل ادب بوده است چه علاوه بر شعر منوچهری و گذشته از اینکه شعر عنصری مذکور در

فوق را صاحب مجمع الفصحاء بصورت ذیل :

۱ - در مجمع الفصحاء و آتشکده ابو زید ضبطست.

۲ - حواشی چهارمقاله چاپ اروپا ص ۱۵۳

۳ - در مجمع الفصحاء : ... جمله ناقصند و نکال

« ایا غضایری ای شاعری که در دل تو ... » نیز ضبط کرده است ، در کتاب ترجمان البلاغه را دویانی که نسخه کهنه آن در کشور ترکیه پیدا و چاپ شده است در سه مورد غضاری و سه جا غضایری ضبط گردیده است .

باری شاعر مقیم ری و مداح بهاء الدوله دیلمی چون ولایت عراق بسبب نزدیکی به مرکز خلافت عباسی تحت تأثیر زبان عرب بود و از طرفی صیت جهان گشایی و شاعر نوازی محمود غزنوی شعرای اطراف را بخود متوجه میکرد قصیده‌ای ساخت و بحضرت محمود فرستاد و سلطان دو بدره زر بدو عطا کرد چنانکه گوید :

دو بدره زر بگرفتم بفتح نارائن بفتح رومیه صد بدره گیرم و خرطال.

و چون این قصیده در تشکر از عطای سلطان و پس از قصیده اول است احتمال میرود که اولین قصیده را در تهنیت فتح نارائن گفته باشد .

و نیز بدو بیت که غضایری در صفت ایاز گفت سلطان دو بدره دینار و دوهزار درم بدو بخشید چنانکه گوید :

مرا دو بیت بفرمود شهریار جهان بر آن صنوبر عنبر عذار مشکین خال
دو بدره زر بفرستاد و دوهزار درم بر غم حاسد و تیمار بدسکال نکال،

غضایری در شکر گزاری سلطان قصیده‌ای ساخت و بغزنین فرستاد. این قصیده معروف و مفصل و بر غث و سمین مشتمل است و در ابتداء آن دو بیت در فضایل خویش میگوید و سپس در صورت نهی از عطا محمود را شکر گزاری میکند و مدح را با آخرین درجه غلومیر ساند و از حاسدان و گفتگوی با آنان سخن میراند و در آخرین قسمت قصیده بشعراء دربار محمود طعنه میزند .

عنصری این قصیده را جواب میگوید و خرده‌هایی بر او میگیرد و اشتباهات لفظی و معنوی او را بر می‌شورد . غضایری بار دیگر قصیده‌ای میسراید و اعتراضات عنصری را که غالباً درست و بجا بوده است بخینال خود رد می‌کند و با اینکه خود در این بیت :

۱ - نادان یا نادین یکی از قلاع هندوستان است که محمود غزنوی در ۴۰۰ هجری آنرا فتح کرده است (ابن اثیر).

هر آنکه کوتاه کرد از مدیح شاه زبان
 دراز کرد بر او شیر آسمان چنگال،
 برای شیر آسمان چنگال فرض کرده است ، بر این بیت عنصری :

هوا که بزم تو بیند بر آیدش دندان
 اجل که تیغ تو بیند بریزدش چنگال،
 اعتراض کند و گوید :

مگر بشهر تو باشد بشهر مانبود
 هوای بادندان و قضای با چنگال.

دو انشاء سمرقندی انشاء قصیده اول را در غزنین دانسته است و گوید بصلت
 این دو بیت :

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان
 یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
 و گرنه هر دو ببخشیدی او بر روز عطا
 امید بنده نماندی بایزد ممتعال ،

سلطان محمود غضایری را هفت بصره زر بخشید ، ولی مندرجات آغاز
 قصیده دوم :

پیام داد بمن بنده دوش باد شمال
 ز حضرت آملک ملک بخش اعدا مال
 که شعرش کور ب حضرت رسید و بیسندید
 خدا یگان جهان خسر و خجسته خصال ،

تصریح دارد که قصیده را شاعر از ری فرستاده است ، زیرا مراد از حضرت در اینجا
 بایتخت یعنی غزنین است .

صاحب مجمع الفصحاء مدعی است که بعدها غضایری بغزنین آمد و با عنصری
 بنزاعه برخاست و عنصری دیوان ویرا بآب شست . این قضیه بیچند جهت مستبعد
 است نخست ظاهر شعر مسعود سعد که می گوید :

بهر قصیده که از شهر ری فرستادی
 هزار دینار او بستدی ز زر حلال ،

اینست که غضایری بغزنین نیامده است و از ری شعر و قصیده بغزنین میفرستاده
 و دیگر اینکه چون غضایری شاعری بس مهم نیست کمتر احتمال توان داد که
 مسعود عنصری قرار گیرد و انگهی عطا دادن محمود نیز برای جلب قلوب مردم
 ری بود که از دیر باز چشم طمع بتصرف آنجا داشت . و باز این تصور توان کرد که
 اشعار غضایری را اگر عنصری بآب شسته باشد از کجا که دیوان وی منحصر

بيك نسخه بوده است بالخصوص با توجه باین ادعای شاعر که مردم از بسیاری اشتیاق بشعروی :

انجست مصرع من برنگین نگار کنند هنوز مصرع دیگر خردسکال سکال،
احتمال می رود که بمناسبت اندکی شعر غضایری و معارضه عنصری باوی این حکایت
جعل شده باشد .

وفات غضایری را هدایت در مجمع الفصحاء سال ۴۲۶ نوشته است .
اینک اقوال تذکره نویسبان و سپس اشعار شاعر :

۱- عوفی در لباب الالباب باب نهم شعراء آل سبکتکین آورد :

ابوزید محمد بن علی الغضایری الرازی - غضایری امیر شعراء عراق و قدوة
فضلاء آفاق بوده است . رواق رخصت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او
مصقله آینه مهر ، در مدح سلطان یمن الدوله میگوید : نظم
با همه گیتی عدو یک تیر باران توبس

نی غلط کردم چه حاجت تیر پیکان توبس ... الخ ۳ .

و سپس عوفی چند قطعه از غضایری نقل کند که بجای خود خواهیم آورد .
۴- دولت شاه سمرقندی آورد :

ذکر غضایری را زی رحمة الله علیه - از اکابر شعراست . در روزگار سلطان
محمود بن سبکتکین بوده ، از ولایت ری بعزم ملازمت متوجه غزنین شده ، با شعراء
دارالملک غزنین بمشاعره و معارضه مشغول شده ، در مدح سلطان قصیده ای انشاء کرد
که مطلع آن قصیده اینست :

اگر مراد بجاه اندرست و جاه بهال مرا بین که بینی جمال را بکمال
من آن کسم که بمن تابحشرفخر کند هر آنکه بر سر یک بیت بر نویسد قال .

درین قصیده اغراقی هست که سلطان محمود غضایری را صله آن اغراق هفت بدره
زر بخشیده که از چهارده هزار درم مملو بود ، اینست آن اغراق :

صواب کرد که پیدا نکرد دهر دو جهان یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
و گرنه هر دو ببخشیدی او بروز عطا امید بنده نمانندی بایزد متعال

۱ - سخن و سخنوران ص ۱۰۸ تا ۱۱۱ ۲ - ج ۲ ص ۵۹ تا ۶۰ چاپ لیدن

۳ - دنبال قطعه را در جای خود نقل خواهیم کرد . ۴ - ص ۳۳ و ۳۴ چاپ لیدن